

فرهنگ

پنجشنبه ۲ آذر ۱۴۰۲

۰۱۱۶

شماره ۴۰۱۵

۱۳۳۳

WWW.FDN.IR

۰۰۳۰

FARHIKHTEGANDAILY

نگاهی به فیلم «آدمکش» آخرین اثر دیوید فینچر

فیلم را بدون نام کارگردان ببینید



میلا جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

بیباید این طور وارد بحث درباره فیلم «آدمکش» شویم که اگر دیوید فینچر آن را نساخته بود، آیا همین حدی از ستایش را که الان دریافت کرده، دریافت می‌کرد یا نه؟ البته یک سری نظرات منفی هم درباره این فیلم منتشر شده و در بین نظرات معتدل‌تر، گاهی به گوشه‌هایی بروی خویریم که از کار ایراد گرفته‌اند اما برآیند کلی نظرها مهربانانه‌تر از حدی به نظر می‌رسد که معمولاً با اثری در این سطح برخورد می‌شود. شاید بعضی‌ها درباره عبارت «اثری در این سطح» که به‌طور کنایی، سطح کار اخیر فینچر را بالا برزایی نمی‌کند، مناقشه داشته باشند اما از همان‌ها هم باید پرسید آیا اگر این کار را دیوید فینچر نساخته بود، باز در دفاع از آن، هاله معنایی عبارات کنایی را اندازه می‌گرفتند یا نه؟ خیلی از فیلمسازان مشهور از جایی به بعد می‌افتند روی دور مصرف کردن نام بزرگی که قبلاً از خودشان ساخته‌اند. اگر فینچر آدمکش را در سال ۱۹۹۵ می‌ساخت و «هفت» را امروز ساخته بود، گذشته از اینکه امروز با هفت چه برخوردی می‌شد، می‌دانیم که با آدمکش در آن روزگار همان برخوردی صورت نمی‌گرفت که با هفت گرفت و نیز همان برخوردی با آدمکش در آن روزگار نمی‌شد که امروز شد. چند خطی که تا اینجا کار خواندید تلاشی بود برای زدودن یک هاله اسطوره‌ای از اطراف شخصیتی بنام، تا بتوانیم آدمکش را بی‌اینکه کسی با گارد مدافعانه بین فیلم و منتقد فیلم بایستد، نقد کنیم.

وقتی دلشوره‌نداشته‌باشی، فیلم‌خوبی‌نخواهی‌ساخت
آدمکش را فینچر براساس یک کمیک‌استریپ فرانسوی ساخته که استقبال نسبتاً خوبی در همان کشور دریافت کرده بود. نویسنده آن کمیک الکسیس نولت (با نام مستعار ماتز) است که برای بازی‌های ویدئویی فیلم‌نامه می‌نویسد و همچنین یک رمان نگارش کرده و با نام مستعار ماتز، تعدادی کمیک هم نوشته است. فینچر قبلاً هم سراغ اقتباس از اروپایی‌ها رفته بود و «دختری با خالکوبی اژدها» را براساس رمانی سوئدی با همین نام که در سال ۲۰۰۵ و به قلم استیگ لارسن منتشر شد، ساخت. البته خود سوئدی‌ها قبل از فینچر یک اقتباس خوش ساخت از رمان لارسن کرده بودند ولی به هرحال، از آنجا که این اتفاق در دوره اوج اقتدار سینمای آمریکا افتاد، آن فیلم فینچر سایه بزرگی روی فیلم سوئدی انداخت. حالا هم همین کارگردان دوباره سراغ یک داستان جنایی از اروپا رفته اما گذشته از اینکه جایگاه سینمایی آمریکادر دنیا مقداری نسبت به آن روزها ضعیف‌تر شده، منبع اقتباس فینچر هم بسیار ضعیف‌تر از مورد قبلی است. نمی‌شود گفت که کار فینچر به لحاظ تکنیکی در فیلم آخرش ضعیف‌تر بوده و چون سنه بالا رفته، اصول کات و شات را فراموش کرده. اصولاً در سینمای آمریکا که کارها بسیار سیستماتیک‌انجام می‌شوند و ضعف فردی عوامل به این شکل پوشانده می‌شود، نشانه‌های کهنه شدن یک کارگردان سابقاً بزرگ، معمولاً سوتی‌های تکنیکی نیست. در سینمای آمریکا حتی گاهی وقتی از وسط یک فیلم کارگردانش عوض می‌شود، کسی از مخاطبان هیچ نشانه‌ای از این تغییر در خود فیلم نمی‌بیند. البته خود فینچر هم هنوز مهارت کات و شات را از دست ن داده و مشکلات چیز دیگری است. فیلم‌نامه نویس فینچر یعنی اندرو کوپن واکر هم که از ۱۹۹۵ در پروژه سینمایی هفت هم‌کار او بود، در تزیین ملات و ایاه‌ای که آن کمیک‌استریپ فرانسوی به این دو نفر می‌داد، از تمام تجربه حرفه‌ای‌اش استفاده کرده اما مشکل اصلی‌تر از انتخاب این دو نفر است. حالاً باید پرسیم این دو نفر چرا انتخابی تا این اندازه اشتباه داشتند؟ فینچر و واکر به قدری روی‌های بلندمرتبه‌ای پیدا کرده‌اند که نسبت به نوع کاری

چارسو

ادامه رونق سینمای کودک با «مسافری از گانورا»

سینمای انیمیشن همچنین ادامه داد؛ «امیدواریم که با آمدن مسافری از گانورا شاهد ادامه روند حضور خانواده‌ها در سالن‌های سینما باشیم و کار ما هم نقش موثری در رونق سینما داشته باشد.» انیمیشن سینمایی مسافری از گانورا به تهیه‌کنندگی سیدمحمدحسین علمدار و کارگردانی سیداحمد علمدار، پس از اکران انیمیشن سینمایی لوپتو جدیدترین محصول «مرکز انیمیشن سوره» است که با همکاری «موسسه فرهنگی تصویر هنر پارساگاد شرق» مشهد، صندوق پژوهش و فناوری دانشگاه تهران و صندوق پژوهش و فناوری سپهر و به‌عنوان اولین اثر بلند سینمایی رویداد روزبازی، تولید شده است. این انیمیشن در سی‌و پنجمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان موفق به کسب پروانه زرین جایزه ویژه دبیر جشنواره، لوح تقدیر جایزه ستاد ملی خانواده و جوانی جمعیت و همچنین لوح تقدیر جایزه فرهنگ بنیان شد.

نگاهی به «آدمکش» و دنیای درونی‌اش

اعترافات یک ذهن خطرناک



هومن جعفری
خبرنگار

آنها که حتی از فکر کردن به «آدمکش» حس خوبی داشتند، در تمام مدت ساخت پروژه و تا زمانی که نسخه اینترنتی فیلم به دست‌شان رسید، مشغول به خیالپردازی بودند. «مایکل فاسبندر» را مجسم می‌کردند که مشغول سلاخی کردن آدم‌ها، شلیک با مسلسل‌های سنگین، نفوذ به قلعه‌های تسخیرناپذیر و نبرد با ارتشی از محافظان و پلیس‌هاست. فاسبندر را مجسم می‌کردند که از کوهی بالا می‌رود، نگهبانی را که بالای قله ایستاده به پایین پرتاب می‌کند و از تفنگ‌دوربین‌دارش، به ژنرالی یا ذلال اسلحه‌ای شلیک می‌کند. فاسبندر را مجسم می‌کردند که با نقابی روی صورت به داخل اتاقی پر از جمعیت بمب‌دو‌زای پرت می‌کند و نگهبانان را یکی پس از دیگری از پای درمی‌آورد و کسی را می‌زدند یا نجات می‌دهد و با یک تعقیب و گریز مرگبار با اتومبیل- که سبب خط افتادن روی نصف اتومبیل‌های شهر و کشته شدن تمام تعقیب‌کنندگان می‌شود- سرانجام قسر درمی‌رود. خب! فیلم رسید و همه دیدیم که اید‌ه‌هایمان خطا بود. اینجا با آدمکش پرکاری طرف نیستیم. یک آدمکش پرحرف داریم که فقط با خودش صحبت می‌کند. همان دیالوگ اولی هم تکلیف همه را مشخص می‌کند: «واقعا عجبیه که چطور انجام ندادن هیچ کاری، چقدر می‌تونه از نظر فیزیکی طاقت فرسا باشه. اگر تحمل بی‌حوصلگی را نداری، دوست من! این کار برای تو مناسب نیست.» آدمکش مناسب آدم‌های بی‌حوصله نیست. آدمکش فیلم محبوب تماشاگرانی نمی‌شود که عاشق اکشن‌های پرهزینه و پرکشت‌وکشتاری مثل «خاکستری» یا «استخراج» هستند. درعوض این فیلم می‌تواند لذت تماشای یک فیلم کلاسیک قصه‌گوی باحوصله را برای شما زنده کند. در تبلیغات پیش از انتشار فیلم، به ساموایی‌با بازی آلن دلون اشاره شده بود که این روزها یکی از کلاسیک‌های بسیار تحسین‌شده است. احتمال بسیار زیاد، سال‌ها بعد آدمکش از «دیوید فینچر» را این‌گونه توصیف کنیم. یک کلاسیک درجه یک که باید چندبار تماشا کنی.

۲ ماجرای فیلم روی کاغذ بسیار جذاب است. آدمکشی بسیار افسانه‌ای و بدون خطا، به‌صورت اتفاقی در از پای درآوردن یکی از سوره‌هایش ناکام می‌ماند و ناچار صحنه را ترک می‌کند. با بازگشت به پناهگاهش متوجه می‌شود که یورشوی برای کشتنش انجام شده. بنابراین تلاش می‌کند با استفاده از سرنخ‌های باقی‌مانده، تیم ترور خود را پیدا و با کشتن آنها امنیت جانی خود را تضمین کند و متوجه شود چه کسی روی سرش جایزه گذاشته است. با این همه پای اجرا که می‌رسد، جزئیات و وسواس‌های فکری آدمکش می‌تواند خسته‌تان کند. مردی که تعداد دیالوگ‌های درونی‌اش از تعداد دیالوگ‌های بیرونی‌اش بیشتر است. به عبارت دیگر او بیشتر با خودش حرف می‌زند تا با دیگران.

در تمام صحنه‌ها، حتی رویارویی بسیار تماشایی‌اش با «تیلدا سوینتن» در سکانس معرکه رستوران، بیشتر گوش می‌دهد تا صحبت کند. او بیشتر با خودش حرف می‌زند تا با دیگران و بیشتر می‌کشد تا اینکه ارتباط بگیرد. تمام دیالوگ‌های صحنه ابتدایی فیلم، جهان‌بینی زندگی اوست. به وقت انتظار برای شکار، به خودش بارها با‌داوری می‌کند که نقشه‌های اضطراری برای زندگی او حکم حیات را دارند. نقشه‌های اضطراری او عبارتند از دهه خندا می‌داند صد‌ها اسم و آدرس مخفی برای خودش در نقاط مختلف دنیا. فقط شش انبار در سراسر آمریکا دارد که در آنها پول، ماشین، اسلحه و هویت‌های جعلی برای خودش قرار داده. دربقیه کشورهای دنیا نیز همچین.

انتقاد کمال تبریزی از تراکم فیلم‌های کمدی

سینمای ما از ماهیت خود دور شده است.» وی با اشاره به کسانی که در زندگی او تأثیر گذاشته‌اند، گفت: «سه نفر روی فعالیت هنری من خیلی تأثیرگذار بودند که اگر نبودند شاید من مثلاً آشنیز می‌شدم. یکی معلم ریاضی دوران دبیرستانم که اتفاقاً از ریاضی متنفر بودم، دومی در دانشگاه، دکتر عالمی به‌خاطر مدل درس دادنش روی من خیلی تأثیر گذاشت به‌طوری‌که جسام‌تم در کار به او برمی‌گردد. سومین نفر نادر ابراهیمی بود. در کلاس او حاتم‌کیا، من، رسول ملاقلی‌پور و خیلی از کسانی که بعداً همه‌شان اثر شدند، حضور داشتیم. موضوع سینما را باید جدی گرفت. دلیل اینکه آن زمان همه به من می‌گفتند تو احتمی که از دانشگاه فنی به سینما رقتی، این بود که هنر جدی گرفته نمی‌شد و به سینما به عنوان عطربنی نگاه می‌کردند.»



او مردی است پر از نقشه‌های اضطراری. برای انجام کارش یک وکیل دارد که او را سراسر دنیا می‌گرداند و برایش سفارش قتل می‌گیرد و طبیعتاً در سراسر دنیا هم نیازمند تاسیسات، تجهیزات و امکانات لجستیکی است. مدام به خودش تأکید می‌کند: «طبق نقشه پیش‌برو، پیش‌بینی کن، فی‌البداهه کاری انجام نده. به کسی اعتماد نکن، هیچ وقت از برگ برنده نگذر، فقط در جنگ‌هایی به‌جنگ که باثش پول می‌گیری. هر قدمی که برمی‌داری، از خودت پیرس برای من چه دارد؟ اگر می‌خواهی موفق شوی، لازمه‌اش همین است.» در تمام فیلم نه به کسی اعتماد می‌کند، نه دل می‌سوزاند و نه کاری را پیش‌بینی نشده انجام می‌دهد. فیلم از نگاه من، بسیار جذاب و تماشایی است. شاید شما ببینید و خواب‌تان برود. هرکسی سلیقه خودش را دارد. با این همه، فیلم بسیار ستوده شده، خاصه از سوی اهل فن.

بازی‌ها دوست‌داشتنی است. تیلدا سوینتن، تنها در یک سکانس حضور دارد اما درخشان است. فاسبندر برگ برنده فیلم است. او می‌داند چطور بازی کند و چطور در نقش یک قاتل حوصله‌سربر و بی‌حوصله فرو برد. احتمالاً بهترین بازیگری بوده که برای انتخاب این نقش می‌شد انتخابش کرد. جایی در فیلم درمورد خودش می‌گوید: «لباسم را از روی یک توریست آلمانی انتخاب کردم در لندن. توریست‌های آلمانی، آدم‌هایی هستند که کسی قصدی برای نزدیک شدن به آنها را ندارد.» در تمام فیلم، او را در لباس‌های غیرجذاب و کاملاً عادی می‌بینید. کسی او را نمی‌بیند.

نظر کسی را جلب نمی‌کند و از همه مهم‌تر، کسی متوجه حضورش نمی‌شود.

